زن شرور دو بار زندگی می‌کند

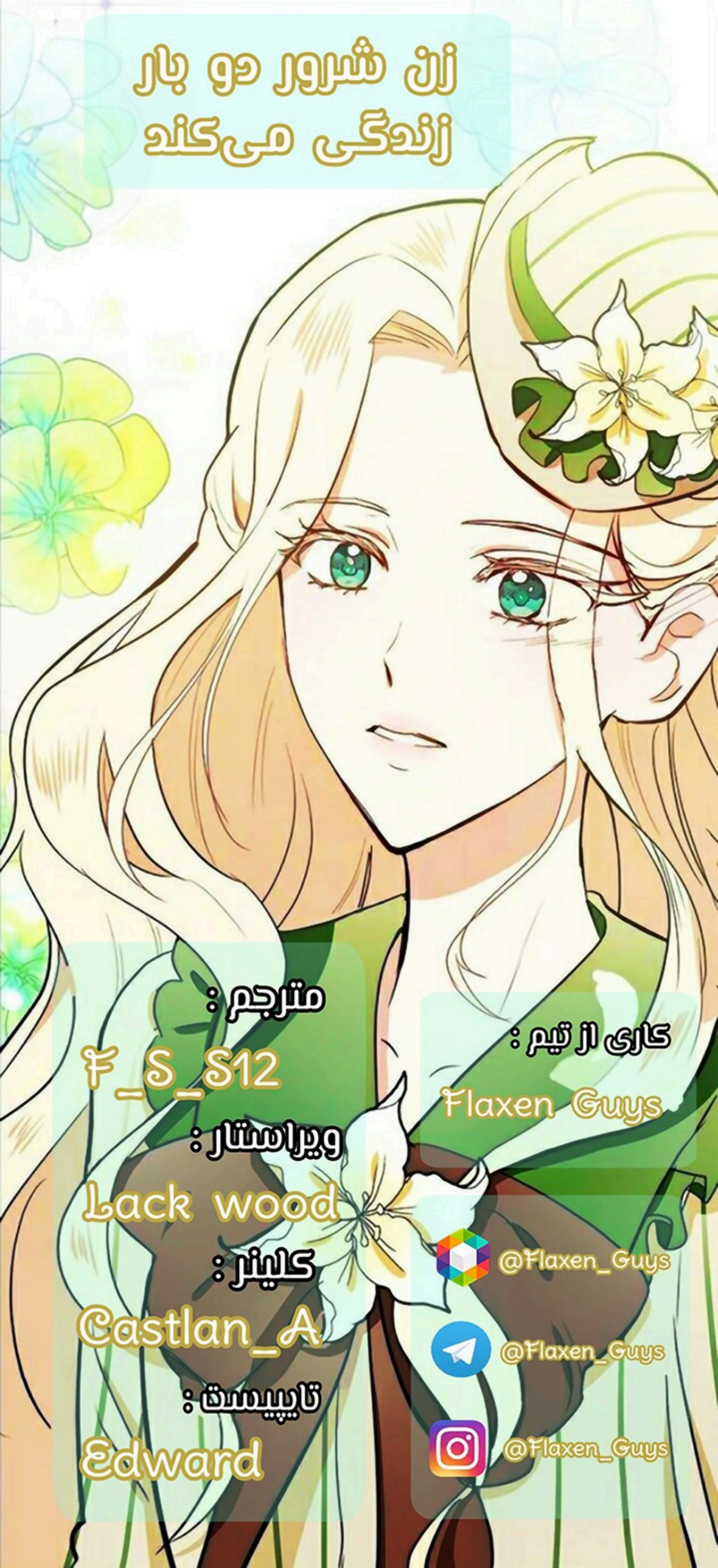

کاری از تیم :

Flaxen Guys

مترجم :

F_S_S12

ویراستار :

Lack wood

کلینر :

Castlan_A

تایپیست :

Edward

@Flaxen_Guys

@Flaxen_Guys

@Flaxen_Guys

The Villainess Lives Twice

رنگ آمیزی: Park Jinwoo, Kim Dalhae | طراحی: Peachberry
نویسنده: Han Mint

لازم نیست شما...

بعد از اینکه کارم تموم شد، می‌خورم.

پس تا اون موقع، صبر می‌کنم

باید مطمئن بشم که خوردیش.
وگرنه آنسگار سرم غر می‌زنه.

همم؟

این همون حزبه که قبلاً در موردش حرف زده بودی؟

بله، نظرتون چیه؟

به نظرم اگه با طلا یا سنگای قیمتی تزیین بشه، خیلی خوب می‌شه.

بهت میاد.

تالاپ تالوپ
چه خبرته

بانو، جعبه جواهرات...

خیره
عالیجناب سدریک...

به نظرم جواهرات ساده برای خرگوش مناسب‌تر باشه.
لعل و کهربا.

چشمای رویاه باید یاقوت کبود باشه.

سوفی:
یه کیسه برای اینا بیار.

این یه هدیه برای تونه.
تقدیم کردن...

ولی بانوی من، این خیلی زیاده.
نه-ه

من نمی‌تونم اینو قبول کنم.
فقط سه روز نگهش دار.

بعدش می‌تونی درموردش با همسرت صحبت کنی و بفروشیشون.
درست نیست فقط به‌خاطر اینکه هدیه‌ن، تو خونه نگهشون داری.
سرورم...

خیلی ازتون ممنونم.
زنو زدت

دیگه از خدمتتون مرخص می‌شم.
تعظیم
مسه نباشی

تق

کارت تموم شد؟

بله.
کارت خوب بود، پس.

بیا.

یکم از اینا بخور.

مزه‌ش چطوره؟
خوش‌مزه‌س.

دفعه‌ی اوله که می‌فهمم میوه‌ها چقدر خاصن.

بیشتر بخور.

تا وقتی بشقابو تموم نکنی، نمی‌ر.

اگه این کارو ادامه بدین، تبدیل به یه عادت بد می‌شه.
هاها

حالا که شرفتی شد، راجع به اهدافتی اسلحه چیزی بهت گفتم؟

نه چیزی نگفتین، هدفتون چیه؟

چرا ستاره نگفت طراح مجوز زیرن
هر کاری که تو دوست داری انجام بدم.

هاها

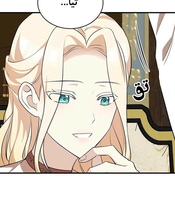
تیا...
کوه

بوسیدن

بهشون گفتم حواستون باشه اینجا رو خوب گرم کنن.
ولی سالن اصلی هنوز یکم سرده.

حواست باشه که لباسای گرمی بپوشی.

باشه...

بعداً می‌بینمت.
لبخند

قدم

غیبت

تق

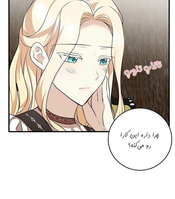
چرا داره این‌طوری رو می‌کنه؟

هر دفعه که ارث‌بگیر می‌رسیدش می‌خواد دیگه دیدم رو عوض کنه حالت دیدن رو استعفا بدم رو بدم.

تلاپ تلوپ
در واقع نه می‌خوام بدونم که چه اعتباری داره.

و نه می‌خوام جواب این سوالو بدونم.
تلاپ تلوپ
فقط... اجازه بده یکم بیشتر این چیزا رو تجربه کنم.

من قبلاً یه بار زندگی کردم
یه دوره‌ی من درست کنار امپراتور می‌نشستم

در واقع که دلشم داشتم و مثل عنکای کنار دوستونه به هم می‌زدیم...
و تکلیف‌ترین و تاریک‌ترین چیه هر مردی رو می‌دیدم.
سندریک پدر آوا شریف‌ترین و عزالدین پدر.

دلی اون جایگاه هم همین‌طوری بود.
دلی پدر که پشتمام به نصف به اصطلاح تاکیدام از پادشاه و الیزابت پر شده بود.
باورم می‌کردم فالدی نوری که دوبارش بود. یا بیایم.

دوچرخه ایستاد. غلام بدون که بتونم توقع به نظارتی به جلوم با به شما فیلمش تصویب کنم
نمی‌توانستم انکار کنم که بازیش شدم
هر چند من آدمی‌ارزش که برای اون مهم بودن کشفش...
اون آدم مهربون، قوی و سرسختی بود.

و همین‌طور تنها او هم ازش گرفتم.
دوک‌نشین اورون نابود شد.

به عقب برگرداندن زمان به این معنا نیست که کناهان من هم پاک شدن.
حتی اگه بخوام به عذابت به دوست شلاق‌ش باشی باهم باز نشلهیم.

پشیمون می‌کنم به تردم برات بدم که بیشتر از این باشه؟
تا اینجا هم که این‌طور شمارا بردم. به گناه بزنگه

من‌دوستتم نباید قبول می‌کردم
واقعی واقعی بهم لبخند زد. قلبش گردم قلبم ایستاد.

بعدشو می‌گیرم کاری بنیم دارم می‌شد
واقعی بعدشو حتم زیر لب تکرارش بدون تردید باهم بگیرم

دارم می‌فرامست بخدم کنه.
واقعی خوب
واقعی خوب
واقعی هم که بالاترو نتوستم همدیگه با قسمت کنیم ترام از دیوانی می‌خوایند.

اگه فقط...

چنگ زدن
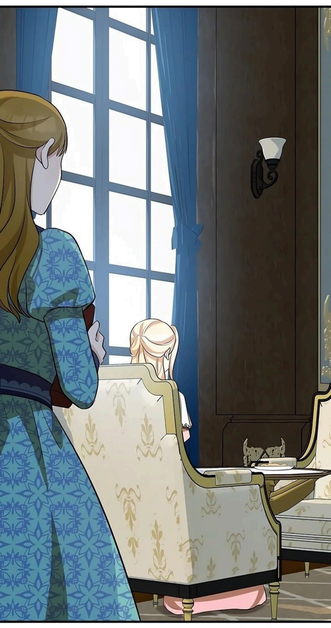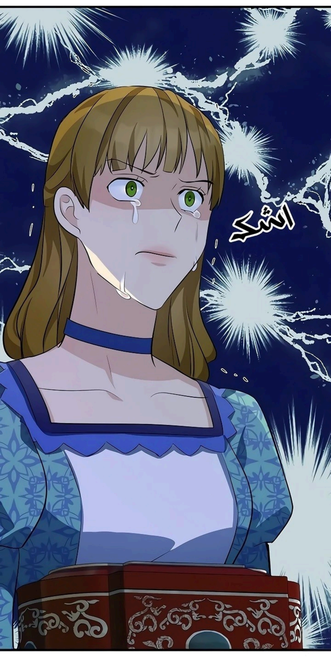
اگه فقط یکم بیشتر بتونم از این لحظات شاد لذت ببرم...